قرآن و سیاه‌چاله‌های فضائی

خداوند متعال در قرآن در مقام تأکید بر الهی‌بودن قرآن به «خُنّس» و «اَلْجَوارِ الْکُنّس» سوگند خورده است: «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ* اَلْجَوارِ الْکُنَّسِ: پس سوگند به ستارگانی که بازمی‌گردند، ستارگانی که به سرعت می‌روند و پنهان می‌شوند.»[1]

در این نوشتار پس از اشاره به معنای لغوی واژگان «خُنّس»، «جَوار» و «کُنّس» و اقوال مفسران درباره مصادیق آنها، به این پرسش پاسخ می‌دهیم که چرا برخی معتقدند این آیات از معجزات علمی قرآن است؟

معناشناسی «خُنّس» و «کُنّس» و مصادیق آن دو

ریشه «خنس» به معنای عقب‌نشینی، تأخر، انقباض، غیب‌شدن و بازگشت به عقب است. شیطان را به این دلیل «خَنّاس» می‌گویند که وقتی انسان خدا را یاد می‌کند، عقب می‌کشد و غیب می‌شود.

«جواری» جمع «جاریه» به معنای رونده یا حرکت‌کننده است. «کنّس» جمع «کانس» به معنای واردشونده به مخفیگاه یا لانه(کناس) و پنهان‌شده در آن است.

بیشتر مفسران معتقدند «خُنّس» و «اَلْجَوارِ الْکُنّس» به ناپدیدشدن همه ستارگان یا فقط کواکب پنج‌گانه مریخ(بهرام)، زحل(کیوان)، عطارد، زهره(ناهید) و مشتری اشاره دارند. توصیف آنها با «خنّس» و «کنّس» به این دلیل است که این ستارگان با نور خورشید پنهان می‌شوند که این پنهان شدن یا عقب‌نشینی، همان «خنوس» است. «کنوس» نیز به معنای پنهان‌شدن آنها زیر نور خورشید است، همچنان‌که وحوش در لانه‌های خود پنهان می‌شوند.[2] برخی نیز «خنس» را طلوع ستارگان در آغاز شب، «جوار» را حرکت آنها در طول شب و «کنس» را به غروب آنها تفسیر کرده‌اند.[3]

برخی نیز احتمال داده‌اند که منظور از «اَلْجَوارِ الْکُنّس» ستارگانی هستند که به پایان عمر خود رسیده‌اند.[4] به باور برخی،حرکت متفاوت این پنج سیاره که روی خط مستقیم حرکت نمی‌کنند و به‌نظر می‌رسد کمی حرکت می‌کنند و سپس برمی‌گردند و دوباره حرکت می‌کنند، سبب شده است که از آنها با «خُنّس» و «اَلْجَوارِ الْکُنّس» یاد شود.[5]

برخی نیز گفته‌اند خداوند در این آیات به گاوهای وحشی یا غزال سوگند خورده است؛ «خُنّس» به فرورفتگی بینی آنها و «کُنّس» به لانه‌های آنها اشاره دارد، اما بیشتر مفسران با این قول مخالفند.[6]

قرآن در ۱۴۰۰ سال پیش به پدیده‌ای اشاره می‌کند که ویژگی‌های بیان‌شده برای آن دقیقاً با سیاه‌چاله‌هایی که به تازگی کشف شده‌اند، مطابقت دارد و این دلیلی بر منشأ الهی بودن قرآن است.

چیستی سیاه‌چاله

سیاه‌چاله(Black Hole) ناحیه‌ای در فضا- زمان است که جرم عظیمی در حجم بسیار کوچکی فشرده شده و میدان گرانشی آن به‌قدری شدید است که هیچ‌چیز حتی نور نمی‌تواند از آن فرار کند؛ به همین دلیل کاملاً سیاه و نامرئی است و دیده نمی‌شود، اما از راه کنش و واکنش با ماده پیرامون خود قابل شناسایی است. مرز سیاه‌چاله «افق رویداد» نام دارد؛ نقطه‌ای بدون بازگشت که هر چیزی وارد آن شود، برای همیشه بلعیده و ناپدید می‌شود.

بسیاری از سیاه‌چاله‌ها می‌چرخند و دارای حرکت هستند و وقتی ستاره یا گازی به آن نزدیک می‌شود، به‌شدت کشیده، داغ و درخشان می‌شود و سپس در افق رویداد محو می‌گردد.[7]

آیا در قرآن به سیاه‌چاله‌ها اشاره شده است؟

برخی پس از کشف سیاه‌چاله‌ها در قرن بیستم، تفسیری جدید از آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «تکویر» ارائه داده‌اند و این آیات را ناظر به سیاه‌چاله‌ها دانسته اند؛ چرا که سیاه‌چاله‌ها به دلیل گرانش فوق‌العاده قوی خود، حتی نور را نیز جذب می‌کنند و به همین دلیل «پنهان» و نادیدنی هستند. این پنهان‌بودن دقیقاً با معنای «خانس» مطابقت دارد؛ سیاه‌چاله‌ها ثابت نیستند؛ آنها حرکت می‌کنند و می‌چرخند و «جوار» ناظر به همین ویژگی سیاه‌چاله‌ها است؛ سیاه‌چاله‌ها ماده اطراف خود را «جاروب» کرده و در درون خود «جمع» می‌کنند.

هر چیزی که از افق رویداد آنها عبور کند، برای همیشه در آنها «پنهان» می‌شود، گویی به پناهگاه نهائی خود رفته است. مطابق این تفسیر، قرآن در ۱۴۰۰ سال پیش به پدیده‌ای اشاره می‌کند که ویژگی‌های بیان‌شده برای آن دقیقاً با سیاه‌چاله‌هایی که به تازگی کشف شده‌اند، مطابقت دارد و این دلیلی بر منشأ الهی بودن قرآن است.

منتقدان اشاره قرآن به سیاه‌چاله

برخی با تطبیق آیات سوره «تکویر» با سیاه‌چاله‌ها مخالفند و سه اشکال مطرح کرده‌اند. در ادامه به این اشکالات و نقد آنها اشاره می‌کنیم.

۱. سیاه‌چاله‌ها نامرئی هستند و سوگند به چیزی که بشر نمی‌تواند ببیند یا درک کند، بی‌معناست. پاسخ: این اشکال بر این پیش فرض استوار است که همه سوگندهای قرآن صرفاً به پدیده‌های مرئی و درک‌شدنی برای انسان است؛ اما قرآن به پدیده‌هایی که با چشم دیده نمی‌شوند نیز قسم یاد کرده است؛ از جمله «فَلا أُقْسِمُ بِما تُبْصِرُونَ * وَ ما لا تُبْصِرُونَ: پس سوگند یاد می‌کنم به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید.»[8]

بنابراین قسم به چیزی که نامرئی است، در قرآن بی‌سابقه نیست؛ به‌ویژه که اولاً واژه «خُنّس» نیز به همین ویژگی نامرئی بودن اشاره دارد؛ ثانیاً سیاه‌چاله‌ها اگرچه خودشان دیده نمی‌شوند، آثار آنها کاملاً مشاهده شدنی است. دانشمندان وجود سیاه‌چاله‌ها را از طریق حرکت ستارگان اطراف آنها، انحراف نور و امواج گرانشی درک می‌کنند.

۲. «جَوار»(جریان سریع و روان مانند کشتی) برای سیارات مناسب است؛ اما سیاه‌چاله‌ها حرکت مداری واضح و قابل مشاهده‌ای ندارند که عرب جاهلی ببیند. پاسخ: واژه «جَوار» به معنای «رونده» یا «حرکت‌کننده» است و لزوماً به حرکت مداری قابل مشاهده با چشم غیرمسلح محدود نمی‌شود.

«جَوار» می‌تواند به جریان و حرکت سریع ستارگان، گازها و غبار به سمت سیاه‌چاله نیز اشاره داشته باشد. در این حرکت‌ها، اگرچه خود سیاه‌چاله دیده نمی‌شود، آثار آنها(مانند نور شدید اشعه ایکس) را می‌توان مشاهده کرد.

۳. «کُنّس» به معنای پنهان‌شدن موقت و بازگشت به لانه است، نه بلعیدن دائمی و نابودی کامل که در سیاه‌چاله رخ می‌دهد. پاسخ: این اشکال براساس برداشتی محدود از معنای «کُنّس» در زبان عربی است.

یکی از معانی ریشه «کنس»، «جاروب کردن» است.[9] سیاه‌چاله‌ها به معنای واقعی کلمه، ماده و انرژی را از فضای اطراف خود «جاروب» می‌کنند که این معنا به خوبی با عملکرد سیاه‌چاله‌ها مطابقت دارد.

نتیجه:

قرآن در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره تکویر به پدیده‌ای سوگند یاد می‌کند که سه ویژگی دارد:

۱. عقب‌نشینی می‌کند و غیب می‌شود: «خُنّس»؛
۲. جریان و حرکت دارد: «جَوار»؛
۳. پنهان می‌شود: «کُنّس».

در گذشته بیشتر مفسران این پدیده را بر کواکب پنج‌گانه مریخ، زحل، عطارد، زهره و مشتری منطبق می‌دانستند؛ چراکه به نظر می‌رسید این سیارات در حال حرکت کمی به عقب می‌روند و دوباره به حرکت خود ادامه می‌دهند و روزها نیز پنهان می‌شوند. این تفسیر ادامه داشت تا اینکه سیاه‌چاله‌ها کشف شدند و برخی گفتند براساس ویژگی‌های سه‌گانه، این آیات با سیاه‌چاله‌ها مطابقت بیشتری دارد تا سیارات پنج‌گانه؛ چراکه سیاه‌چاله‌ها اولاً پنهان هستند و دیده نمی‌شوند؛ ثانیاً در حرکت هستند؛ ثالثاً همه‌چیز اطراف خود را می‌بلعند و در خود پنهان می‌کنند.

برای مطالعه بیشتر:

- شادی نفیسی؛ جریان‌شناسی تفسیر علمی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۷ ش.

پی‌نوشت‌ها:

۱. تکویر: ۱۵ ـ ۱۶. ۲. مقاتل بن‌سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن‌سلیمان؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق، ج ۴، ص ۶۰۲؛ یحیی بن‌زیاد فراء؛ معانی القرآن؛ چ ۲، قاهره: الهیئة المصریه العامه للکتاب، ۱۹۸۰ م، ج ۳، ص ۲۴۲؛اسماعیل بن‌مصطفی حقی بروسوی؛ تفسیر روح‌البیان؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا]، ج ۱۰، ص ۳۴۹. ۳. سیدمحمدحسین طباطبایی؛ المیزان؛ بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق، ج ۲۰، ص ۲۱۷. ۴. سیدمحمود طالقانی؛ پرتوی از قرآن؛ چ ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش، ج ۳، ص ۱۸۵. ۵. ناصر مکارم‌شیرازی و همکاران؛ تفسیر نمونه؛ چ ۱۰، تهران: دارالکتب‌الإسلامیه، ۱۳۷۱ ش، ج ۲۶، ص ۱۹۰. ۶. محمد فخررازی؛ مفاتیح الغیب (التفسیرالکبیر)؛ چ ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق، ج ۳۱، ص ۶۸. ۷. صفحه «سیاه چاله» در ویکی‌پدیای فارسی. ۸. الحاقه: ۳۸ ـ ۳۹. ۹. محمد بن مکرم ابن منظور؛ لسان العرب؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا]، ج ۶، ص ۱۹۷؛ محمد بن‌محمد مرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ مصحح: علی شیری؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق، ج ۸، ص ۴۵۰.

هادی غلامرضایی

چراغ راه

آزادی معنوی با ملکه تقوا

قال الامام علی(ع): «ان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیرةُ معاد و عتق من کل ملکةٌ و نجاةٌ من کل هلکةٌ، بها ینجح الطالب، و ینجو الهارب، و تنال الرغائب».

امام علی(ع) فرمود: تقوای خدا کلید پاکی و درستی و اندوخته‌ای برای بازگشتگاه و باعث آزادی از هر بندگی و رهایی از هر نابودی است. به وسیله تقوا است که جوینده به مطلوبش می‌رسد، و گریزان (از عذاب و کیفر الهی) رهایی می‌یابد و به خواست‌ها رسیده می‌شود.[1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه ۲۳۰

حکایت خوبان

راهکار اقتصادی برای تعدیل نگاه برتری‌طلبانه

روزی گروهی از موالی (ایرانیان) به حضور امیرالمؤمنین(ع) آمدند و از اعراب شکایت کردند و گفتند: رسول خدا هیچ‌گونه تبعیضی میان عرب و غیرعرب در تقسیم بیت‌المال یا در ازدواج قائل نبود، بیت‌المال را بالسویه تقسیم می‌کرد و سلمان و بلال و صهیب در عهد رسول‌الله(ص) با زنان عرب ازدواج کردند، ولی امروز اعراب میان ما و خودشان تفاوت قائلند. علی(ع) رفت و با اعراب در این زمینه صحبت کرد، اما مفید واقع نشد. فریاد کردند: ممکن نیست ممکن نیست!

علی(ع) در حالی که از این جریان خشمناک شده بود، میان موالی آمد و گفت: با کمال تاسف اینان حاضر نیستند با شما روش مساوات پیش گیرند و مانند یک مسلمان متساوی‌الحقوق رفتار کنند. من به شما توصیه می‌کنم که بازرگانی پیشه کنید، خداوند به شما برکت خواهد داد.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۹، باب ۱۲۴

پرسش و پاسخ

میزان سهم ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی (۲)

پرسش:

اقوام مختلف در ایجاد تمدن اسلامی چه نقش و سهمی داشتند، و در این میان نقش و سهم ایرانیان به چه میزان بوده است؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سوال به مباحثی همچون: نقش اقوام مختلف در ایجاد تمدن اسلامی، میزان سهم ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی و دلایل میزان سهم و تاثیرگذاری برتر ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی پرداختیم. اینک در ادامه دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

علم در ایران قبل از اسلام در نگاه مستشرقین

مستشرقین عمدتاً غربی ایران قبل از اسلام را فاقد جایگاه علمی و عقب‌مانده توصیف کرده‌اند و علت آن را به شخصیت ایرانیان نسبت داده‌اند. راولینسون افسر ارشد کمپانی هند شرقی بریتانیا و سیاستمدار و خاورشناس بود و مدت یک سال هم وزیر مختار بریتانیا در ایران بود، کتابی دارد که درباره شخصیت ایرانیان این‌گونه توصیف می‌کند: «ایرانیان قدیم ابداً کمکی به ترقی علم و دانش ننموده‌اند. مردمی سبک و جلف و بازیگوش هستند. برای این‌گونه کارها (کارهای علمی) ساخته نشده‌اند. به صداقت طبع، این نو کارهای علمی را به بابلی‌های پرحوصله و پرکار و به یونانیان صاحب فکر و فاضل واگذار می‌کردند.»(اسلام و ملی‌گرایی، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ج۲۲، ص۱۴۸) در پاسخ به این اتهامات که به ایرانیان زده، باید گفت: این گناهی که ایرانیان فاقد علم و دانش و کارهای علمی بوده و جلف و بازیگوش بودند، درواقع گناه شخصیت اصیل ایرانی نبوده، بلکه گناه آن رژیمی بوده که به زور و جبر بر سرنوشت ایرانیان حکومت می‌کردند، یعنی رژیم موبدان که تحصیل علم را طبقاتی کرده بودند و اجازه رشد و پیشرفت علمی را به توده‌های مردم نمی‌دادند، لذا بطلان این سخن همین‌جا معلوم می‌شود که اگر ملت ایران واقعاً برای کارهای علمی بزرگ ساخته نشده بود، در دوره‌های بعد یعنی دوره اسلامی هم نمی‌بایست کارهای علمی افتخارآمیز انجام می‌داد؟!

«گوستاو لوبون» فرانسوی هم همین ادبیات تحقیرآمیز ایرانیان را تکرار می‌کند و می‌گوید: «اهمیت ایرانیان قدیم در تاریخ سیاست دنیا خیلی بزرگ بوده است، ولی برعکس در تاریخ تمدن خیلی خرد بوده است؟! در مدت دو قرن که ایرانیان قدیم بر قسمت مهمی از دنیا سلطنت داشتند، شاهنشاهی فوق‌العاده باعظمتی به وجود آوردند، ولی در علوم و فنون و صنایع و ادبیات ابداً چیزی ایجاد نکردند و به گنجینه علوم و معرفتی که از طرف اقوام دیگری که ایرانیان جای آنها را گرفته بودند، چیزی نیفزودند؟

ایرانیان قدیم خالق نبودند، بلکه تنها رواج‌دهنده تمدن بودند و از این قرار از لحاظ ایجاد تمدن اهمیت آنها بسیار کم است» (همان) ایشان هم به جای انتقاد به رژیم طبقاتی و فاسد موبدها استعداد و شخصیت اصیل ایرانیان را تحقیر می‌کند، غافل از اینکه ملتی که دو قرن در بخش مهمی از دنیا به تعبیر خودش حکومت داشته و رواج‌دهنده تمدن بوده، به طور طبیعی نمی‌تواند ملتی بی‌استعداد و ناتوان در عرصه‌های مختلفی چون علمی و تمدنی بوده باشد؟

بنابراین علت بدنامی ایرانیان در زمان ساسانیان همین رژیم موبدها بود که دشمن علم بودند و اجازه رشد علمی را به توده‌های مردم در تمامی سطوح و طبقات نمی‌دادند؟ لذا همین قوم بدنام بالاترین نقش را در ایجاد تمدن اسلامی ایفا کردند و بیشترین سهم را در تاثیرگذاری ایجاد تمدن اسلامی در مقایسه با سایر اقوام و ملت‌ها داشتند، به‌گونه‌ای که دشمنان هم به این امر شگفتی‌آفرین اذعان می‌کنند. در ایران ساسانی دو مرکز علمی خیلی بزرگ بوده است، یکی در خوزستان در همین جندی‌شاپور و دانشگاه معروف آن که تا دو سه قرن در دوره اسلامی هم ادامه پیدا کرد و دیگری در منطقه ماوراءالنهر در بلخ و مرو. اینجا دو مرکز علمی بزرگ بوده است. چه کسی اینها را اداره می‌کرد؟ همان ایرانیان با استعداد و هوش بالا، خلاق و دانش‌پژوه و تمدن‌ساز و...

(ادامه دارد)

سلوک عارفانه

آزادی معنوی یعنی همان تزکیه نفس

«انسان یک موجود مرکب و دارای قوا و غرایز گوناگونی است. در وجود انسان هزاران قوه نیرومند هست. انسان شهوت دارد، غضب دارد، حرص و طمع دارد، جاه‌طلبی و افزون‌طلبی دارد. در مقابل، عقل دارد، فطرت دارد، وجدان اخلاقی دارد. انسان از نظر معنا، باطن و روح خودش ممکن است یک آدم آزاد باشد و ممکن است یک آدم برده و بنده باشد، یعنی ممکن است انسان بنده حرص خودش باشد، اسیر شهوت خودش باشد، اسیر خشم خودش باشد، اسیر افزون‌طلبی خودش باشد و ممکن است از همه اینها آزاد باشد... این آزادی همان است که در زبان دین «تزکیه نفس» و «تقوا» گفته می‌شود.»[1]

۱- آزادی معنوی، شهید مرتضی مطهری، ص ۱۷

شبهه‌ها و پاسخ‌ها

فلسفه حجاب زن و تمایلات مرد

شبهه: چرا خدا مرد را با این حجم از شهوت آفرید که با شنیدن صدای زن یا اندکی از دست و پای زن، حالش تغییر کند و نتیجتاً بر زن لازم بشود که حجاب کامل داشته باشد؟ نگویید به خاطر حفظ نسل انسان؛ چون با شهوتی کمتر از این هم می‌شد نسل انسان را حفظ کرد! خداوند مرد را با اوج شهوت آفرید که لذتش برای او است و زحمتش برای زن! آیا این آفرینش و قانون‌گذاری، عادلانه و حکیمانه است؟

پاسخ: به باور مسلمانان احکام عملی اسلام بر پایه مصالح و مفاسد واقعی سامان یافته است و در هماهنگی کامل با آفرینش و ویژگی‌های تکوینی انسان است. یکی از این احکام عملی، پوشش و حجاب برای زن و مرد است که به دلایلی، این حکم شرعی در مورد زنان، بروز و ظهور بیشتر و برجسته‌تری یافته است. به‌طورکلی اصل پوشش بدن تقریباً در میان تمام جوامع بشری وجود دارد، اما میزان و شکل این پوشش براساس فرهنگ‌های حاکم بر هر اجتماع، متفاوت است. در دین اسلام از زنان خواسته‌شده که اندام و موهای خود را از نامحرمان بپوشانند و از لباس‌های محرک استفاده نکنند.[1]

حال این سؤال پیش می‌آید که خداوند چرا به زنان چنین تکلیف همراه با زحمت و مرارت را حکم کرده و آیا این حکم، ظلم به زن نیست؟ اگر به خاطر حفاظت زن و جامعه در برابر شهوت مردان است، آیا این مخالف حکمت خداوند نیست و بهتر نبود خدا شهوت کمتری در مرد قرار می‌داد تا زن متحمل زحمت کمتری می‌شد؟ در ادامه در قالب چند نکته به این سؤال پاسخ داده می‌شود.

غریزه جنسی همچون نیروی موتور در یک خودرو است: وجودش برای حرکت و پیشرفت ضروری است، اما اگر بدون ترمز، مسیر و کنترل رها شود همان نیروی مفید به عاملی برای انحراف، ناامنی و ویرانی بدل خواهد شد.

نیروی غریزیِ شهوت

خداوند در مرد و زن نیروی شهوت و گرایش به جنس مخالف را آفریده است و این نیرو، وسیله‌ای طبیعی برای ادامه حیات و گسترش نسل انسان‌ها و بسیاری دیگر از موجودات است. این گرایش در هر دو جنس وجود دارد و تنها شکل بروز و تجربه آن ممکن است متفاوت باشد. نمی‌توان گفت مردان در اوج شهوت آفریده شده‌اند و زنان فاقد آن هستند؛ هر دو با میزان خاصی از غریزه جنسی متولد می‌شوند و در طول زندگی آن را تجربه می‌کنند.

شدت و ضعف این نیرو تحت تأثیر عوامل زیستی، روانی و اجتماعی قرار دارد و نمی‌توان آن را به‌طور مطلق به یک جنس نسبت داد. هم مرد و هم زن از قوه شهوت برخوردارند و هر دو از تجربه آن لذت می‌برند، اما شیوه بروز و تجربه این لذت ممکن است متفاوت باشد. در برخی از روایات آمده که شهوت زنان بیشتر از شهوت مردان است، اما زنان به سبب حیا و صبر بیشتر، قدرت بیشتری در کنترل این میل دارند. در واقع، چون زنان حیای بیشتری دارند و بهتر غریزه جنسی را کنترل می‌کنند، در عرصه اجتماعی این‌طور انگاشته می‌شود که زنان شهوت کمتری نسبت به مردان دارند.[2]

ناز و نیاز

خداوند بر اساس حکمت خود، زن و مرد را تکمیل‌کننده یکدیگر آفرید. زن سرشار از ناز و زیبایی است و به‌گونه‌ای خلق شده که جلوه‌گری کند و تحسین مردان را برانگیزد و مرد نیز با طبیعت نیازمند خود، جذب این زیبایی شود. بر همین اساس، میل و تحریک مرد عمدتاً از طریق قوه بینایی و مشاهده صورت می‌گیرد، در حالی که تحریک و برانگیختگی احساسات و قوه شهوت زن بیشتر از طریق قوه شنوایی و شنیدن کلمات محبت‌آمیز شکل می‌گیرد. به همین دلیل، خداوند برای حفظ عفاف و جلوگیری از بی‌بندوباری و هرزگی چشمی، به زنان دستور داده است که در حضور مردان نامحرم حجاب داشته باشند و به مردان نیز توصیه شده که نگاه خود را از نامحرمان بازدارند[3] و از سخن گفتن آزادانه با زنان نامحرم پرهیز کنند.[4]

در کنار این دستورها، ازدواج به‌عنوان راهی برای تأمین نیازهای درونی و برآورده کردن غریزه جنسی قرار داده شده است تا زن و مرد در کنار یکدیگر آرامش یافته و نیازهای جسمی و عاطفی خود را به شیوه‌ای مشروع و سازنده تأمین کنند.[5]

تفاوت میان مرد و زن در راه‌های تحریک شدن (مرد بیشتر از مسیر نگاه و زن بیشتر از مسیر عاطفه و شنیدار) سبب شده، احکام مرتبط با حجاب و کنترل نگاه به‌صورت مکمل یکدیگر تشریع شوند تا تعادلی سالم در روابط اجتماعی ایجاد شود. حجاب در این نگاه، چارچوبی اخلاقی برای مدیریت غرایز زن و مرد در جامعه است. این احکام بر پایه مصالح واقعی و هماهنگ با ساختار روانی و فطری انسان‌ها وضع شده‌اند و هرچند ممکن است در عمل دشواری‌هایی داشته باشند، اما در مجموع آثار مثبت آنها بسیار بیشتر از سختی‌های آن است.

حجاب، هرچند ممکن است محدودیت‌هایی برای زنان ایجاد کند، اما دارای حکمت‌ها و فواید فراوانی است که این محدودیت‌ها را منطقی و قابل توجیه می‌سازد. یکی از مهم‌ترین فواید آن، کنترل تحریکات جنسی مردان است؛ وقتی زنان پوشش مناسب دارند و جلوه‌گری‌های تحریک‌آمیز را محدود می‌کنند، احتمال برانگیختگی میل جنسی مردان کاهش می‌یابد و نظم اخلاقی در جامعه حفظ می‌شود.

حجاب و کنترل شهوت

هر تکلیفی به‌طور طبیعی با سختی و مرارت همراه است، اما خداوند آن را با حکمت وضع کرده و برکات و فواید بسیاری در آن نهفته است که دشواری‌های آن را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. از این منظر، حجاب، هرچند ممکن است محدودیت‌هایی برای زنان ایجاد کند، اما دارای حکمت‌ها و فواید فراوانی است که این محدودیت‌ها را منطقی و قابل توجیه می‌سازد.

یکی از مهم‌ترین فواید آن، کنترل تحریکات جنسی مردان است؛ وقتی زنان پوشش مناسب دارند و جلوه‌گری‌های تحریک‌آمیز را محدود می‌کنند، احتمال برانگیختگی میل جنسی مردان کاهش می‌یابد و نظم اخلاقی در جامعه حفظ می‌شود. نقش حجاب تنها محدود به تأثیر بر مردان نیست. این پوشش، عامل مهمی در مهار غرایز جنسی زنانه نیز محسوب می‌شود؛ چرا که جلوه‌گری زن باعث جلب توجه و تحسین دیگران می‌شود و این تحسین، عواطف و هیجانات درونی زن را برمی‌انگیزد؛ در نتیجه، زن به جلوه‌گری بیشتر سوق پیدا می‌کند و این چرخه در نهایت ممکن است او را در معرض گناهان قرار دهد.

حجاب به‌عنوان یک سازوکار اجتماعی و اخلاقی، این جریان تحریک متقابل را محدود می‌کند و به زن کمک می‌کند تا احساسات و غرایز خود را کنترل کند و رفتار و ظاهرش را در چارچوب حریم خانواده و زندگی زناشویی مدیریت نماید. بدین ترتیب، حجاب به‌طور همزمان باعث کنترل متقابل غرایز زن و مرد می‌شود و این مهم، فواید بسیاری- مثل حفظ عفت عمومی، تقویت بنیان خانواده، کاهش تنش‌های جنسی و جلوگیری از آسیب‌های اخلاقی- به دنبال دارد. دشواریِ رعایت حجاب، در برابر این فوائد، بسیار کم‌اهمیت جلوه می‌کند.

نتیجه:

براساس توضیح ارائه‌شده، غریزه جنسی در هر دو جنس زن و مرد وجود دارد، اما شکل بروز و تحریک‌پذیری آن متفاوت است. این نیرو، بخشی طبیعی و ضروری از سازوکار تداوم نسل و نیازهای عاطفی انسان است و نمی‌توان آن را به یک جنس محدود کرد یا نامتناسب دانست.

تفاوت میان مرد و زن در راه‌های تحریک شدن- مرد بیشتر از مسیر نگاه و زن بیشتر از مسیر عاطفه و شنیدار- سبب شده، احکام مرتبط با حجاب و کنترل نگاه به‌صورت مکمل یکدیگر تشریع شوند تا تعادلی سالم در روابط اجتماعی ایجاد شود.

حجاب در این نگاه، چارچوبی اخلاقی برای مدیریت غرایز زن و مرد در جامعه است. این احکام بر پایه مصالح واقعی و هماهنگ با ساختار روانی و فطری انسان‌ها وضع شده‌اند و هرچند ممکن است در عمل دشواری‌هایی داشته باشند،اما در مجموع آثار مثبت آنها بسیار بیشتر از سختی‌های آن است.از این منظر، غریزه جنسی همچون نیروی موتور در یک خودرو است: وجودش برای حرکت و پیشرفت ضروری است، اما اگر بدون ترمز، مسیر و کنترل رها شود، همان نیروی مفید به عاملی برای انحراف، ناامنی و ویرانی بدل خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- نور، آیه ۳۱. ۲- الحرّ العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة،مکتبه المحلاتی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۹۷؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰۳، ص ۲۴. ۳- نور، آیه ۳۰. ۴- به‌عنوان نمونه: نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل‌البیت، ط ۲، ج ۱۴، ص ۲۵۶ و ص ۲۷۲؛ اللیثی الواسطی، علی‌بن محمّد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق حسین الحسنی البیرجندی، قم، دارالحدیث، ط ۱، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۰۲. ۵- روم، آیه ۲۱.

میثم شادپور

راه‌های رهایی از فشار قبر

عذاب قبر، سختی‌ها و فشارهای پس از مرگ است که در عالم برزخ بر انسان وارد می‌شود. فشار قبر یکی از حقایقی است که در روایات ذکر شده است. برخی از اعمال باعث فشار قبر می‌شود و برخی از اعمال فشار قبر را از بین می‌برد یا کاهش می‌دهد. در این پژوهش به مواردی که براساس روایات باعث فشار قبر می‌شوند اشاره می‌کنیم

عوامل ایجاد فشار قبر

مسئله «فشار قبر» در احادیث فراوانی آمده است. ابوبصیر روایت می‌کند: از امام صادق سؤال کردم: «أَیُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَه الْقَبْرِ أَحَدٌ قَالَ فَقَالَ نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ یُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْرِ»؛ آیا کسی از فشار قبر رها می‌شود؟ آن حضرت فرمودند: به خدا پناه می‌برم از آن، چقدر کم هستند افرادی که از فشار قبر رهایی یابند.[1] در برخی از دعاها از عذاب و فشار قبر به خداوند پناه می‌بریم: «اللّهُمّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ مِنْ ضِیقِ الْقَبْرِ وَ مِنْ ضَغْطَهِ القبر»؛[2] آنچه در روایات به‌عنوان اسباب و عوامل عذاب و فشار قبر ذکر شده است عبارتند از:

۱. سخن‌چینی

پیامبر خدا (صلی‌الله علیه و آله) فرمود: «احْذَرِ الْغِیبَةَ وَ النّمِیمَةَ فَإِنّ الْغِیبَةَ تُفَطِّرُ وَ النّمِیمَةَ تُوجِبُ عَذَابَ الْقَبْرِ»؛ از غیبت و سخن‌چینی حذر کنید؛ زیرا غیبت روزه را می‌شکند (اجر آن را از بین می‌برد) و سخن‌چینی موجب عذاب قبر می‌شود.[3]

۲. دوری نجستن از بول

امام علی(ع) فرمود: «عَذَابُ الْقَبْرِ یَکُونُ مِنَ النّمِیمَهِ وَ الْبَوْلِ»؛ عذاب قبر از سخن‌چینی و [پرهیز نکردن از ترشّحات] ادرار است.[4] از امام صادق(ع)نقل‌شده: «إِنّ جُلّ عَذَابِ الْقَبْرِ فِی الْبَوْلِ»؛ بیشتر عامل عذاب قبر (دوری نجستن از نجاست) بول است.[5]

۳. بداخلاقی با خانواده

برای پیامبر خدا خبر آوردند که سعد بن مُعاذ درگذشت. حضرت و اصحابش برخاستند [و به خانه سعد رفتند]. جنازه سعد برداشته شد. پیامبر دستور داد او را غسل دادند و چون او را حنوط و کفن کردند و در تابوتش نهادند و به راه افتادند، پیامبر خدا در پی آن، حرکت کرد و گاه سمت راست تابوت و گاهی سمت چپ آن را می‌گرفت تا به قبرش رساندند. حضرت جنازه سعد را پایین نهاد و او را در گورش گذاشت و اطراف لَحَد را با خشت، محکم کرد و در این هنگام می‌فرمود: «یک سنگ به من بده... کمی گِل به من بده» و با آنها فاصله میان خشت‌ها را [باظرافت] می‌گرفت. کار که تمام شد و پیامبر بر روی قبر، خاک ریخت و آن را هموار کرد، فرمود: «من می‌دانم که او بزودی می‌پوسد و پوسیدگی به سراغش می‌آید؛ امّا خداوند متعال، بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری انجام می‌دهد، محکم‌کاری کند. چون پیامبر خاکش را هموار کرد، مادر سعد، از گوشه‌ای صدا زد: بهشت، گوارایت باد! پیامبر خدا فرمود: «آرام باش، ای امّ سعد! از طرف پروردگارت، چنین با قاطعیت سخن مگوی. سعد، همین حالا دچار فشار [قبر] شد.» پیامبر بازگشت و مردم نیز برگشتند. گفتند: ای پیامبر خدا! ما شاهد بودیم که شما با سعد، چنان عمل کردید که با هیچ‌کس نکرده‌اید. بدون عبا و با پای برهنه دنبال جنازه‌اش حرکت کردید! حضرت فرمود: «فرشتگان، پابرهنه و بدون عبا بودند. من هم به آنها تأسّی کردم.» گفتند: گاه سمت راست تابوت را می‌گرفتید و زمانی سمت چپ آن را! فرمود: «دستم در دست جبرئیل بود و هر جا را که او می‌گرفت، من هم می‌گرفتم.» گفتند: دستور فرمودی و او را غسل دادند و بر جنازه‌اش نماز خواندی و خودت او را در گور نهادی؛ ولی سپس فرمودی که: سعد، دچار فشار [قبر] شد. فرمود: «نَعَمْ إِنّهُ کَانَ فِی خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ»؛ آری؛ او با خانواده‌اش بداخلاق بود.[6]

۴. دوری کردن از همسر

امام علی(ع) فرمود: «عَذَابُ الْقَبْرِ یَکُونُ مِنَ... وَ عَزَبِ الرّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ؛ عذاب قبر در اثر کناره گرفتن (بدون دلیل و قهر کردن) مرد از همسرش است.»[7] همخوابی نکردن با زن و به خواسته طبیعی او توجه نکردن موجب عذاب و فشار قبر می‌شود.

۵. کفران نعمت

امام صادق علیه‌السلام از پدرانش از رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله: «ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ کَفّارَةٌ لِمَا کَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْیِیعِ النّعَمِ»؛ فشار قبر برای مؤمن، کفّاره ضایع کردن نعمت‌ها از ناحیه او است.[8]

۶. کمک نکردن به مؤمن

از امام صادق(ع) نقل‌